

ساختارهای اجتماعی قاتل امام؛ ساختارهای اجتماعی برانداز نظام^۱

مبحث چهارم:

«قومیت و قبیله‌گرایی بر مبنای دنیاپرستی»، به‌عنوان ساختار سیاسی قاتل امام و «جریان دنیاپرستی در دموکراسی» به‌عنوان ساختار سیاسی برانداز نظام اسلامی

حجت‌الاسلام و المسلمین محمدصادق حیدری

شب چهارم محرم

در جمع‌بندی مباحث گذشته باید گفت قاتلان اباعبدالله‌الحسین (ع) فقط افراد حاضر در روز عاشورا نبودند بلکه به حسب آیات، روایات، زیارات و ادعیه‌ای که مطرح شد یک «جامعه» با تمام وجوه و ابعاد خود در مقابل حضرت ایستاد و ایشان را به شهادت رساند. جامعه نیز صرفاً با جمع شدن انسان‌ها به دور هم ایجاد نمی‌شود، بلکه علاوه بر این جمع شدن، ساختارها و روابط و منزلت‌های اجتماعی برای ایجاد جامعه نیاز است که مردم را به حرکت در مسیر مورد نظر حاکمان سوق دهد. پس این جامعه و امت و ساختارهای اجتماعی آن، قاتل امام بودند و باعث شدند اباعبدالله (ع) در اوج مظلومیت و غربت به شهادت برسد و ۷۰ نفر در مقابل ۲۰ هزار نفر قرار بگیرند بدون این‌که ندایی یا حرکتی از قومی دیده شود. لذا به حسب آیات و روایات مفصلی که بیان شد، حقیقت قیام اباعبدالله (ع) تغییر در امت و ساختارهای آن بود و همچنین علت بعثت تمام انبیا و مأموریت‌های اوصیای الهی، شکستن وحدت جامعه مادی و از بین بردن ساختارهای آن بوده است؛ ساختارهایی که مردم را به ضلالت کشانده بود. بنابراین معیار اصلی عقاب و ثواب، حساب و کتاب، هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت این است که انسان‌ها شهروند چه جامعه‌ای هستند و مهمترین مرزبندی در فرهنگ دین، تقسیم‌بندی جوامع به «جامعه ایمان، جامعه کفر و جامعه نفاق» است. این تقسیم‌بندی در روز قیامت نیز رقم‌زننده عقاب و ثواب خواهد بود؛ یعنی امت‌ها ولایت چه جامعه و حاکمان و ساختارهای اجتماعی (کفرآمیز یا نفاق‌آلود و یا ایمانی) را پذیرفته‌اند تا بر حسب آن، به حساب و کتاب آنها رسیدگی شود و به سوی بهشت یا جهنم رهسپار شوند. نکته اساسی دیگر این‌که جامعه کفر و نفاق تا روز قیامت به جامعه

۱. این مباحث با همکاری و مشارکت «حسینیه اندیشه» و هیئت گفتمان انقلاب اسلامی در محرم ۱۳۹۷ و در مسجد اهل بیت (ع) واقع در شهر مقدس قم مطرح شده است. جهت دریافت صوت و متن کامل مباحث به پیام‌رسان «بله، سروش و ایتا» به نشانی ذیل مراجعه کنید:

<https://ble.im/Hossiniehandisheh> <https://eitaa.com/Hossiniehandisheh> <https://sapp.ir/hosseiniehandisheh>

ایمان حمله‌ور است «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تُغْفَلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً»^۱ (نساء/۱۰۲) جامعه کفر به دنبال این است که یک لحظه جامعه ایمانی غافل شود تا حمله سراسری و همه‌جانبه به او کند و آن را از بین ببرد. بر این اساس روشن شد که بزرگترین موهبتی که — به فرمایش حضرت امام خمینی (ره) — به ملت ایران رسیده است همین «ولایت فقیه» است که امت و جامعه ایمانی را در مقابل هجوم جامعه کفر و نفاق محافظت می‌کند. زیرا در دوران غیبت کبری نیز کفر و هجوم‌های آن به جامعه خداپرستان تعطیل نشده است و بنابراین موحدان و مؤمنین برای اینکه جامعه ایمانی را در مقابل هجوم‌های کفر و نفاق حفظ و نجات دهند، به ایجاد یک جامعه و وحدت اجتماعی و مدیریت نیاز دارند. در غیر این صورت این مرزبندی قرآنی جوامع گسسته خواهد شد و جامعه ایمانی تحت ولایت جوامع کفرآلود و نفاق‌زده قرار خواهد گرفت و قهراً موفق به زمینه‌سازی برای ظهور و وفای عهد به حضرت ولی عصر (عج) نخواهد شد.

پس نباید گمان شود که فردی مانند یزید صرفاً بالای سریر سلطنت نشست و به مردم گفت: حسین بن علی (ع) را بکشید و همه مردم هم بلافاصله پذیرفتند! نخیر، بلکه علاوه بر وجود فرمان‌ده و فرمانبران، یک واقعیت دیگری به نام «روابط و ساختارهای اجتماعی» وجود دارد که مردم را دچار کفر و نفاق می‌کند. لذا بیان شد گرچه جوامع قبل از رنسانس در مقایسه با جوامع امروزی ساده و بسیط بودند ولی این بدان معنا نبود که فاقد ساختارهای اجتماعی باشند بلکه همین روابط و ساختارها نقشی اساسی در شهادت حضرت اباعبدالله (ع) داشت. لذا امروز نیز محبین اهل بیت و عزاداران حسینی برای دریافت صحیح پیام عاشورا و عمل به آن باید به این مطلب اساسی توجه داشته باشند که چه ساختارهای اجتماعی، جامعه شیعه و نظام اسلامی و مردم ولایت‌مدار را تهدید می‌کند؛ مردمی که ولایت فقیه را به عنوان حافظ و حصن امت دینی در مقابل جامعه کفر و نفاق پذیرفته‌اند.

در تبیین این مهم، ابتدا به بررسی بخشی از ساختارهای اجتماعی دوران صدر اسلام می‌پردازیم و در مقایسه با آن، ساختارهای اجتماعی‌ای که امروز جامعه شیعه را مبتلا و گرفتار کرده و سرمایه دینی مردم ایران — یعنی نظام مبارک جمهوری اسلامی — را در معرض خطر قرار داده، تبیین می‌کنیم.

برای بررسی ساختارهای اجتماعی در امر «قدرت و سیاست» که باعث شهادت امام حسین (ع) شد، می‌توان به آیه ۲۰۰ سوره بقره و روایت ذیل آن پرداخت؛ این آیه شریفه به حجاج دستور می‌دهد: «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» وقتی مناسکتان را انجام دادید خدا را یاد کنید همان طوری که پدرانتان را یاد می‌کنید و بلکه شدیدتر از آن خدا را یاد کنید. روایتی ذیل این آیه از قول امام باقر (ع) نقل شده است: «كان الرجل في الجاهلية يقول كان ابي و كان ابي و

۱. «کافران آرزو دارند که شما از سلاح‌ها و متاع‌های خود غافل شوید تا یکباره به شما هجوم آورند».

انزلت هذه الآية في ذلك»^۱ مردم در زمان جاهلیت این گونه بودند که هر وقت صحبت می کردند می گفتند: «پدر من این گونه بود و پدر من آن گونه بود.» البته نه فقط نسبت به پدرشان این طور صحبت می کردند، بلکه نسبت به جدشان، نژادشان، قبیله شان، خونشان، خاندان شان و نسل شان نیز همین طور بوده و می گفتند: «خاندان ما، قبیله ما و عشیره ما این گونه بودند، آن گونه بودند». لذا در برخورد با این رابطه و ساختار اجتماعی «تفاخر به آباء و اجداد و تکیه بر قبیله و عشیره»، این آیه شریفه نازل شد و امر شد: «به همان مقدار که به قدرت پدرانتان تکیه می کنید، حداقل به همان اندازه به یاد خدا باشید»، تا آن رابطه اجتماعی کفرآمیز — که تفاخر به جد و نسل و نژاد و قبیله و عشیره هست — شکسته شود. در روایتی دیگر آمده است: «ای کانوا یفتخرون بآبائهم» و همچنین «ان اهل الجاهلیه کان من قولهم کلا و ابيک و بلی و ابيک»^۲ به اجدادشان تفاخر می کردند و به آنها قسم می خوردند اما خدای متعال دستور داد که این گونه قسم نخورید، بلکه بگویید «لاوالله بلی واللّه». خدای متعال می خواهد این روابط اجتماعی را با این آیات و بیانات بشکند، زیرا مبدا و پناهگاه قدرت شما و هویت، اصالت و ریشه شما، نژاد و قبیله تان نیست، بلکه خدای متعال محور جامعه دینی است و باید خدای متعال محل ذکر و یاد و ملجأ و پناه و تکیه گاه قدرت امت الهی و هویت آن باشد.

همچنین در سوره مبارکه توبه، خدای متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ»^۳ (توبه/۲۳ و ۲۴) ای کسانی که ایمان آوردید و امتی حول نبی اکرم (ص) تشکیل داده اید ولی و سرپرست و دوست خود (یعنی صاحب قدرت و سیاست خود) را پدران و برادران کافر خود قرار ندهید. اگر خاندان و عشیره و قبیله شما در نزد شما از خدا و رسول خدا و جهاد در راه خدا محبوب تر است صبر کنید تا خدا تصمیم و عذاب خود را بر شما بیاورد. پس مؤمنینی که بر محور نبی اکرم (ص) جمع شده و امت اسلامی تشکیل دادند باید مرکز ثقل، امید، گرایش و تمایل شان خدای متعال باشد؛ نه پدر و برادر و عشیره و قبیله شان؛ در غیر این صورت با عبارت سنگین «فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ» تهدید می شوند.

۱. تفسیر عیاشی، جلد یک، صفحه ۹۸.

۲. همان.

۳. «ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولی (ویار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، ستمگرند. بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب تر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند».

خداوند در سوره مبارکه مجادله می فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ»^۱ (مجادله/۲۲) نباید در مؤمنین چنین خصلتی باشد که دشمنان خدا و پیغمبر را دوست بدارند ولو اینکه آن دشمنان عشیره‌شان باشند. یعنی اگر به عشیره و قبیله‌تان تکیه کنید، مؤمن نیستید. مؤمن کسی است که به خدای متعال و رسولش تکیه می‌کند و مرکز قدرت و هویت خود را خدا و رسول او می‌داند، نه دشمنان خدا ولو اینکه عشیره و قبیله‌اش باشند. حتی وقتی خدای متعال می‌خواهد به مردم بگوید در روز قیامت هیچ پناه و هویت و دستاویزی جز خداوند ندارید، متناسب با ارتکازات آن‌ها صحبت می‌کند: «يَوْمَ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ وَصَاحَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ»^۲ (معارج/۱۱ و ۱۲ و ۱۳) انسان در روز قیامت وضعیتی دارد که می‌گوید کاش همه دارایی‌های خود مانند پسران و همسر و برادر و قبیله‌ام را - که به من پناه می‌داد - فدا می‌کردم و عذاب نمی‌شدم. در آن دوران، مرکز قدرت و هویت و پناه و امنیت، قبیله‌گرایی و نژادمحوری بود. لذا همه باید از رئیس قبیله اطاعت می‌کردند. یعنی باید در انتخاب شغل و چگونگی درآمد و انتخاب همسر و موضوع ازدواج و طلاق و غیره از رئیس قبیله اطاعت می‌کردند. اگر کسی تبعیت نمی‌کرد از قبیله اخراج می‌شد و پناه دیگری نیز نداشت، زیرا قبایل دیگر فقط نسل و نژاد خود را به رسمیت می‌شناختند و به کسی که توسط قبیله خودش طرد شده، بدبین بودند. بنابراین این فرد یا باید به صورت تنهایی در غار و بیابان زندگی می‌کرد یا اینکه نمی‌توانست بسیاری از نیازهای اجتماعی خود را تأمین کند و رو به مرگ می‌رفت. ساختارهای اجتماعی قدرت و سیاست در قبل از بعثت نبی اکرم (ص) و حتی تا قبل از رنسانس، نژادمحوری و قبیله‌گرایی بود. از این رو، وقتی خدای متعال حضرت موسی و هارون را به سمت فرعون و ملأ قوم بنی اسرائیل فرستاد، آن‌ها برای تحقیر و عدم تبعیت از ایشان گفتند: «أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ»^۳ (مؤمنون/۴۷) آیا ما به موسی و هارون ایمان بیاوریم که اولاً مثل ما انسان بوده و ثانیاً از نژاد پست (بنی اسرائیل) هستند؛ نژادی که بندگان و زیردست ما (قبطی‌ها) می‌باشند؟!

پس ساختارهای قدرت در دوران گذشته، به نحوی بوده است که همگان باید در خدمت رئیس قبیله بودند و غالباً او نیز به دنبال اهواء و تمنیات و شهوات و خواسته‌های نفسانی خود بوده است. اینکه در فرهنگ دین مرتب توصیه می‌شود دنیاطلب نباشید، یک امر ذهنی یا انتزاعی نیست بلکه در عینیت دارای یک ساختار معین است. دنیاپرستی در امر سیاست، به ساختارهای سیاسی یک جامعه‌ی قبیله‌محور و دنیاپرست معنا می‌شد که در آن همه توسط رؤسای قبایل استثمار می‌شدند و در جهت اهداف مادی آنها بیگاری می‌دادند.

۱. «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند».

۲. «گنه‌کار دوست می‌دارد فرزندان، زنش، برادرش و عشیره‌اش که او را مکان داده‌اند را در برابر عذاب آن (قیامت) روز فدا کند».

۳. «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها بندگان ما هستند؟!».

در مباحث قبلی بیان شد که تمام انبیا و اوصیای الهی در مقابل یک جامعه برانگیخته شدند و لذا چالش اصلی آن بزرگواران این بود که می‌خواهند جامعه‌ای را که بر محور نژاد و شهوات رئیس قبیله جمع شده‌اند، بشکنند و امت و جامعه‌ای بر محور توحید و نبوت ایجاد کنند. بنابراین اولین کار این بزرگواران، شکستن این ساختار بود. در واقع یکی از مصائب و بلایای نبی اکرم (ص)، ساختارهای اجتماعی در امر سیاست یعنی نژادمحوری و قبیله‌گرایی بود. پس اگر هر رسولی برای یک امت و جامعه مبعوث شد: «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» (نحل/۳۶)، وضعیت سیاسی این امت‌ها برخاسته از ساختارهای اجتماعی عشیره‌گرایی و قبیله‌محوری بود و همه این ساختارها نیز به این علت ایجاد شده بود که شهوات و تمایلات مادی رئیس قبیله تأمین شود؛ یعنی هر غذا و مال و رفاه و شهوت جنسی بخواهد سریعاً و با بیگاری دیگران برای او مهیا گردد. بنابراین نبی اکرم (ص) صرفاً در مقابل تعدادی عنصر فاسد و ظالم قرار نداشت، بلکه در مقابل جامعه‌شناسان بسیار زیرک و ماهری بود که کل جزیره العرب را بر اساس این ساختار سیاسی مدیریت می‌کردند و ایشان می‌خواست این ساختار را از هم فروپاشد تا بندگان خدا برای گرایش به توحید آزاد شوند. لذا این کار خطیر فقط با تکیه به قدرت و علم خدای متعال و شجاعتی که در پیامبران قرار داده شده و عهدی که برای پرستش خدای متعال از آنان گرفته شده است امکان‌پذیر بود.

چه زیبا امام سجاد (ع) در همان ابتدای صحیفه سجادیه و در دعای دوم، این کار بزرگ جد مطهرشان را توصیف می‌کند: «وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ، وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسْرَتَهُ، وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ، وَأَقْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ، وَ قَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ»^۱. پیامبر (ص) برای دعوت مردم به خداوند، با نزدیکان خودش در افتاد. یعنی با ابولهب‌ها و ابوسفیان‌ها و فرزندان امیه که پسرعموهای حضرت بودند و همچنین با قبیله خودش (قریش) در راه رضای خدا جنگید. در واقع حضرت رسول (ع) با کسانی درگیر شد که در فرهنگ جامعه آن روز، برای رسیدن به قدرت باید به آن افراد و آن ساختارها تکیه می‌کرد؛ اما پیامبر با تمام آن‌ها درگیر شد بدون اینکه همراه و تکیه‌گاه مادی در امر قدرت داشته باشد. «وَ قَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ» در راه احیای دین خدا با فامیل‌های کافر و دنیاپرست خود قطع ارتباط کرد. «وَ أَقْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ» اقوام و نزدیکانی که خدای متعال را انکار می‌کردند، از خود دور کرد. «وَ قَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ» و آن‌هایی که هم‌نژاد و هم‌خون و هم‌قبیله‌اش نبودند، در اثر گرایش‌شان به توحید به خود نزدیک کرد. «وَ وَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ وَ عَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ». در راه خدا با برده‌ها و آن کسانی که نژاد پست محسوب می‌شدند وقتی توحید را قبول کردند، همراه شد. اما با نزدیکان خود که غالباً سران و اهالی باشگاه قدرت و سیاست بودند به علت کفرشان

۱. «در دعوت [مردمان] به سوی تو (خداوند)، آشکارا با خویشان در افتاد و برای خشنودی تو، با خاندانش به پیکار برخاست و به زنده کردن دینت، از بستگانش بُرید و نزدیکان را به انکار کردنشان، از خود براند و دور افتادگان را به فرمان بردن از تو، به خود نزدیک ساخت و در راه تو با بیگانگان دوستی ورزید و با خویشان دشمنی».

درگیر شد. لذا سران قریش و بقیه قبایل گفتند: او حتما شکست می خورد. چون به ساختارهای سیاسی در امر قدرت تکیه نکرده و با آن در افتاده بود. به حضرت امام خمینی (ره) نیز همین مطالب را می گفتند: «چرا شعار «نه شرقی، نه غربی» سر می دهی؟! نباید هم با آمریکا در افتاد و سفارتخانه اش را تسخیر کرد و هم با شوروی مخالفت کرد و از او خواست که افغانی های مسلمان را نکشد. زیرا قدرت، ساختارها و صاحبانی دارد و باید با یکی از آن ها ارتباط داشت و تکیه کرد». امروز نیز به مقام معظم رهبری می گویند: «قدرت منطقه ای، جهانی و بین المللی صاحبانی دارد که شما با آن ها در افتاده اید و لذا خودتان و مردم را به سختی و زحمت انداختید».

اما مأموریت اصلی نبی اکرم (ص) و انبیا و اوصیای الهی همین بود که به سوی امت ها مبعوث شوند و ساختارهای اجتماعی مادی امت ها را بشکنند و رؤسای قبایل که اهل دنیا و شهوات بودند، اولین کسانی بودند که با انبیا در می افتادند و انبیای الهی نیز در راه توحید با آن ها مبارزه می کردند. امام سجاد (ع) در ادامه می فرماید: «و هَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرَبَةِ وَ مَحَلِّ النَّبِيِّ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رَجْلِهِ، وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنَسِ نَفْسِهِ، إِزَادَةً مِنْهُ لِاعْزَازِ دِينِكَ، وَ اسْتِصْصَارًا عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ»^۱ حضرت رسول اکرم (ص) از منشأ قدرت جدا شد و با آن در افتاد و حتی مجبور شد از آن شهر و دیار خود (مکه) نیز خارج شود و به شهر دیگری (مدینه) برود که از نژاد و نسل و قبیله اش نبودند اما با آن ها عهد و پیمان بست و توانست با تشکیل حکومت و تولید قدرت، مکه را فتح کند. یعنی حضرت قواعد و ساختار جدیدی در امر قدرت ایجاد کرد که بر محور توحید و تکیه به اراده الهی بود. در واقع «ساختارهای قدرت الهی» را پایه گذاری کرد و لذا مأموریت ائمه اطهار (ع)، منحصر به ابلاغ واجبات و محرمات به مردم نبود بلکه همان طور که ملاً و مترفین، مهندسان روابط اجتماعی کفرآمیز بودند، نبی اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام نیز مهندسان ساختارهای اجتماعی الهی بودند. وقتی نبی اکرم (ص) در مدینه جامعه و حکومت و قدرت تشکیل داد، همه قدرتمندان عرب احساس خطر کرده و به او حمله ور شدند و در مدت ۱۰ سال بیش از ۷۰ جنگ بر ضد ایشان به راه انداختند. حال پیامبر اکرم (ص) با تکیه به چه کسی در مقابل این ساختارهای اجتماعی در امر قدرت و سیاست ایستاد؟ چه کسی جرأت کرد صاحبان قدرت و سیاست یعنی بزرگان عشایر را بکشد و دشمنی آنها را به جان بخرد؟ در جامعه ای که همه چیز بر محور قبیله و عشیره است، اگر کسی از این قبیله و عشیره و از هم خون ها و هم نژادهای آنها را بکشد، تمام آن قبیله و نژاد، دشمنش می شوند. اما امیرالمؤمنین (ع) پشت نبی اکرم (ص) قرار گرفت و مهندس و بنیانگذار ساختارهای امنیتی و نظامی و سیاسی جدید بر محور خدای متعال شد. لذا در زیارت غدیری به امیرالمؤمنین (ص) عرض می کنیم: «فَقَتَلْتَ عَمْرَهُمْ وَ هَزَمْتَ جَمْعَهُمْ» عمرو بن عبدودها را کشتی و جامعه کفار را به هم ریختی و جمع شان را شکست دادی. آن

۱. «و راهی دیار غربت شد و زادگاه و خانواده و سرزمینی را که به آن انس گرفته بود، یکجا رها کرد تا دین تو را پیروزی و سربلندی بخشد، و از تو خواست که در برابر کافران او را یاری کنی».

حسرت، با حضور در همه عرصه‌های امنیتی و نظامی و سیاسی خطرناکی که برای امت نبی اکرم (ص) پیش آمده بود، ساختارهای جامعه کفر را شکست و در راه نهضت نبوی ساختارهای جدید ایجاد کرد. کسی جرأت نمی‌کرد این کار را بکند، زیرا اگر کسی پدر یا برادر یا اقوام بزرگان یک قبیله را می‌کشت، همه آن عشیره بر ضد او می‌شدند و حقد و کینه نسبت به او پیدا می‌کردند. اما امیرالمؤمنین (ع) برای تبعیت و رضایت خدای متعال این کار را کرد «يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٌ قَدْ وَتَرَ فِيهِ صَنَادِيدَ الْعَرَبِ وَقَتْلَ أَبْطَالِهِمْ وَ نَاوَشَ ذُؤَبَانَهُمْ»^۱ و در این مسیر از هیچ امری واهمه نداشت. لذا در زمان نبی اکرم (ص) و بعد از رحلت ایشان، از سوی منافقین آماج حملات قرار گرفت «فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا بَذْرِيَّةً وَ خَيْرِيَّةً وَ حُبْنِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ فَأَضَبَّتْ عَلَى عَدَاوَتِهِ وَ أَكَبَّتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ»^۲.

ائمه نفاق در زمان حیات نبی اکرم (ص) با سران قبایل ارتباط برقرار کرده تا بتوانند قبایل و عشایر را با خودشان همراه کنند. به آن‌ها وعده می‌دادند که ما ساختارهای قوم و عشیره و قبیله‌گرایی را بهم نمی‌زنیم و این عزت و احترام و آبرویی که شما سران قبایل در نزد قوم‌تان داشته‌اید را به شما برمی‌گردانیم. به عبارت دیگر، پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) جامعه و ساختارهای آن را از طواف بر محور سران قبایل رها کرده بودند و منافقین بازگشت به همان وضعیت قبلی جاهلیت را به آن‌ها وعده می‌دادند تا آن‌ها دورشان جمع شوند. با این توضیحات، نباید تصور کرد که حوادث بعد از رحلت پیامبر (ص) و ماجرای سقیفه یک‌شبه یا چند روزه اتفاق افتاد، بلکه سران نفاق از زمان آغاز حکومت نبوی در مدینه شروع به این فعالیت‌های شیطانی خود کردند تا توانستند تمایلات مردم و رؤسای قبایل را بر محور خودشان شکل دهند. در نتیجه لقب «قَتَالُ الْعَرَبِ» برای امیرالمؤمنین (ع) رواج پیدا کرده بود به نحوی که حتی عمر سعد در روز عاشورا وقتی خواست سپاه خود را تحریک کند، گفت: اباعبدالله (ع)، پسر قَتَالُ الْعَرَبِ است. همچنین وقتی حضرت در جنگ جمل به پیروزی رسید و به سمت عایشه رفت تا با او صحبت کند و او را به مدینه بفرستد، زنان بصره همگی با صیحه و گریه، فریاد زدند: «يا قاتل الأحبة، يا مفرق الجماعة» ای کسی که محبوبان ما را کشت و جماعت و جامعه ما را به هم ریخت! حال آن‌که حضرت با بالاترین اوصاف اخلاقی می‌جنگید. امیرالمؤمنین در واکنش به این حرف زنان فرمود: «من می‌دانم در همین خانه‌ای که در مقابل من است، عبدالله بن زبیر، مروان بن حکم و رؤسای قبایل بصره مخفی شدند، اگر من قاتل الاحبه بودم باید الآن آنها را می‌کشتم، ولی به همه این‌ها امان دادم».

۱. «براساس تأویل قرآن جنگ می‌کرد و درباره خدا سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای را به خود نمی‌گرفت، خون شجاعان عرب را، در راه خدا به زمین ریخت، و دلاوران‌شان را از دم تیغ گذراند و با گرگان‌شان در افتاد». دعای شریف ندبه، مفاتیح الجنان.

۲. «پس به دل‌هایشان کینه سپردند، کینه جنگ بدر و خیبر و حنین و غیر آنها را. پس دشمنی او (حضرت علی) را در نهاد خود جا دادند». دعای شریف ندبه، مفاتیح الجنان.

پس منافقین با تکیه به فرهنگ قبیله‌گرایی، امیرالمؤمنین (ع) را به‌عنوان برهم‌زننده ساختارهای قبیله‌گرایانه در امر سیاست معرفی کردند و به رؤسای قبایل، وعده دادند که اگر با ما هم‌پیمان شوید، وقتی به قدرت برسیم ساختارها و ریاست شما را به هم نخواهیم زد. لذا این قبایل دور ائمه نفاق جمع شدند. بنابراین ائمه نفاق، انسان‌های ساده و معمولی نبودند، بلکه افراد بسیار زیرکی بودند که کارهای پیچیده‌ای انجام دادند؛ آن‌ها خوب می‌دانستند چگونه ساختارهای اجتماعی غاصب و قاتل امام را با ادبیات دینی، تحریف و ترجمه کنند و به اسم «شورا» اما با همان ساختار قومیت و قبیله‌گری زمان جاهلیت، بر تمایلات جامعه اسلامی حاکم کنند. یعنی در ظاهر نام «شورای مسلمین» را می‌آوردند، ولی در نهان، همان بده‌بستان‌شان با سران و اشراف قبایل و عشایر بود. این که در روایات به جامعه مسلمین در صدر اسلام گفته می‌شود: «حدیثوا عهد بالجاهلیه» (تازه از جاهلیت خارج شده‌اند) این جاهلیت، فقط سجده بر بت‌ها نبود، بلکه جاهلیت، ساختارهای اجتماعی در امر قبیله‌گرایی بود که منافقین توانستند با تکیه به آنها و تحریف ادبیات دینی، مردم را حول خود جمع کنند. ازاین‌رو، بحث غصب خلافت یک کار بسیار پیچیده و زمان‌بری بود که نتیجه آن مصیبت عظمایی مانند شهادت نوه پیامبر اسلام و سرور جوانان اهل بهشت یعنی اباعبدالله الحسین (ع) شد. شاید این امور، امروزه یک امر ساده‌ای به نظر برسد و همانند پیچیدگی حیل‌ها و مکرها در جوامع امروزین نباشد ولی در زمان خود، ساختارهای اجتماعی‌ای که غصب خلافت کرده و ائمه اطهار (ع) را به شهادت رسانند، بسیار پیچیده بودند.

حال امروز جامعه شیعه در امر سیاست و قدرت مبتلا به چه ساختارهای اجتماعی شده است که به اعتماد مردم نسبت به نظام اسلامی ضربه وارد می‌کند و خدای نکرده بین مردم و نظام فاصله می‌اندازد؟ در تبیین این مهم، باید به این نکته اساسی توجه داشت که تا قبل از رنسانس، همین قبیله‌گرایی و عشیره‌گرایی و نسل و نژاد به‌عنوان ساختارهای اجتماعی قدرت مطرح بود تا عده‌ای نسل و نژاد خود را بی‌جهت برتر و مقدس جلوه داده و به مطامع دنیایی خود دست یابند. بعد از رنسانس، ساختارهای خیلی پیچیده‌تری شکل گرفت. لذا خطرات خیلی بزرگ‌تری در روبروی امت شیعه و نظام اسلامی قرار دارد که اگر به آن توجه نشود و درست شناخته نگردد، وفای عهد به امام غایب (عج) و زمینه‌سازی برای ظهور محقق نمی‌شود. به تعبیر زیبایی مقام معظم رهبری^۱ این ساختارها، مانند «تورهای ماهیگیری» هستند که در گذشته این تورهای صید بشریت توسط

۱. مقام معظم رهبری: «همین محدودیت‌هایی که امروز به شکل پنهان اراده‌ی انسان‌ها را به زنجیر می‌کشند، اینها یک روز به صورت آشکار بوده است. این تور احاطه‌کننده‌ی بر اراده، حرکت و حیات انسان، امروز ریزتر بافته شده، از خیوط و نخ‌های باریک‌تری استفاده شده و با مهارت بیشتری به آب انداخته می‌شود. آن روز این مهارت‌ها نبود؛ اما آشکارتر و قلدرم‌آبانه‌تر بود.» بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع)، ۸۴/۱۰/۲۹. «من همیشه نظام‌های اجتماعی را به تورهای ماهی‌گیری مثال می‌زدم که گاهی در میان خود هزاران ماهی را می‌کشاند به یک سمت خاصی و آن ماهیان خودشان متوجه نیستند که با همان حرکت تور، دارند به یک طرفی کشیده می‌شوند و نمی‌فهمند که یک کسی دارد آنها را هدایت می‌کند در داخل تور. آنها خیال می‌کنند آزادند و دارند راه می‌روند، هیچ احساس اسارت هم نمی‌کنند. نظام‌های اجتماعی هم این چنین

دنیاپرست‌ها، با شبکه‌های بزرگی بافته می‌شد، اما امروزه شبکه‌ی این تورها خیلی ریز بافته می‌شود تا کسی از دست‌شان فرار نکند. لذا کفر خیلی پیچیده‌تر شده و ساختارهای پیچیده‌ای درست کرده است که دل‌ها را به غارت می‌برد و عقل‌ها را مسخ می‌کند. البته بعد از رنسانس ادبیات گفتگو با بشریت نیز تغییر پیدا کرد و با این بیان، فرهنگ‌سازی کردند که: «نسل و نژاد و قبیله‌گرایی، ظلم و غلط بوده و همه با هم برابر و مساوی‌اند. چرا نسل و نژادِ قریشی‌ها یا ساسانیان یا هخامنشیان یا تزارها یا لئوی‌ها برتر است؟! همه انسان‌ها با هم مساوی‌اند و حق مشارکت در سرنوشت‌شان را دارند». در گذشته نژادی مسلط می‌شد و بقیه را به زور و ارباب و غلبه و ترس با خود همراه می‌کرد اما بعد از رنسانس دیدند با زور و ارباب و تهدید، بازدهی مردم و کارکرد آنان به نفع شهوات‌شان خیلی پایین است. لذا بحث دموکراسی را مطرح کردند. اسم و ظاهر آن، تساوی انسان‌هاست اما باطن آن، همان دنیاپرستی و کفر است. برای این‌که مردم به نحوی کار کنند که بالاترین کیفیت از تخلیه شهوات نصیب سران کفر شود و در ارضاء تمنیات آنها تغییر مقیاس واقع شود. البته استثمار مردم از طریق زور و ارباب و تهدید همین‌قدر فایده داشت که در گذشته به آن رسیده بودند و نتیجه آن، درست کردن ابزارهایی ساده مانند درشکه بود و هیچ وقت طراحی ابزاری مانند اتومبیل و ترن و هواپیما به ذهن‌شان خطور نمی‌کرد. کارآمدی بشری با ترس و زور و ارباب، در همان حد است. مردم در تمام سال مشغول جان‌کندن و کارکردن بودند و وقتی محصول کار خود را تحویل این قلدران و زورگویان می‌دادند، فقط با تحقیر و ذلت یک قوتِ لایموت به آنها داده می‌شد. اما اگر مردم به جای تحقیر و ارباب، از یک سری رفاهیات برخوردار شوند و در امور مشارکت داده شوند، تهییج و تحریک شده و انگیزه کارِ چندبرابر پیدا می‌کنند. پس علت اینکه دنیاپرستان، شعار مشارکت انسان‌ها در سرنوشت خود و تساوی انسان‌ها را سردادند، به خاطر این است که به رسمیت‌شناختن اختیارات زیردستان، راندمان و کارآمدی آن‌ها را افزایش می‌دهد. در واقع کفار در دوران مدرن نیز همانند سران قبایل به دنبال دنیای خود هستند و با شعار دموکراسی کاری کردند تا مردم با تلاش و کوشش و فکرشان در راه تحقق تمنیات این سران و حکام بیشتر کار کنند. البته شاید به این مطالب اعتراف نکرده باشند اما عمل‌شان این را نشان می‌دهد. یعنی در عینیت حتی به همین ظاهر شعار دموکراسی نیز عمل نکردند. زیرا اگر همه انسان‌ها مساوی‌اند، چرا همین ساختار دموکراسی را در همان سال‌های که به آن دست یافتند به کشورهای دیگر صادر نکردند؟! انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۹۹-۱۷۸۹ میلادی صورت گرفت و به دموکراسی دست یافت، اما ده‌ها سال بعد از آن باز هم دست از استعمارگری علنی خود برنداشت. اگر دموکراسی یک مبنای شامل و عمومی برای همه بشریت است، پس چرا در برخورد با دیگر کشورها هیچ خبری از آن نبود و فقط برای

اند، حتی نظام صحیح هم به یک معنا همین‌طور است، اگر چه او دیگر اسارت نیست چون در او آگاهی و بینایی هست، وانگهی نظام مستند به خدا و بندگی بالاخره بندگی خداست، اما هر نظام اجتماعی این خصوصیت را دارد، انسان‌ها در نظام اجتماعی داخل یک تور نامرئی هستند و دارند کشانده می‌شوند به یک طرفی اگر چنانچه آنها را به طرف بهشت ببرند، انسان‌ها را به طرف بهشت می‌روند، و اگر بطرف جهنم ببرند، انسان‌ها دارند به طرف جهنم کشانده می‌شوند». بیانات در جلسه بیست و دوم تفسیر سوره بقره، ۱۳۷۱/۱/۲۶.

مردم کشور خودشان شعار دموکراسی سر می‌دادند. این اولین جایی است که معلوم شد با شعار دموکراسی و فرهنگ مشارکت، به دنبال رسیدن به اهداف دنیاپرستانه خود و چپاول ملت‌ها هستند. البته بعد از ده‌ها سال، متوجه شدند که اگر به بقیه کشورها نیز دموکراسی را صادر کنند، می‌توانند بهتر کار بکشند و بیشتر منافع ملت‌ها را به چپاول ببرند. در این مرحله نیز صدور دموکراسی به کشورهای دنیا، مساوی نبود بلکه مشروط به منافع دنیایی آن‌ها بود. لذا هنوز با بعضی از کشورهایی که بویی از دموکراسی و مشارکت و آزادی نبرده‌اند و همان نظام سلطنتی و دیکتاتوری مطلق را دارند ارتباط خوبی برقرار کرده‌اند. مانند عربستان و بعضی از کشورهای اطراف ایران. اما از سویی، برخی نظام‌هایی که واقعاً با انتخابات‌های دموکراتیک روی کار آمدند ولی با آن‌ها مخالفت کردند را با کودتا حذف می‌کنند. پس دموکراسی مشروط و مقید شد.

با ملت ایران چه کردند؟ حالا اگر حرف‌ها و دروغ‌های آن‌ها را هم باور کنیم که الآن ملت، نظام را نمی‌خواهد اما در ابتدای انقلاب چطور؟ از بزرگ‌ترین دلایل مقیدبودن دموکراسی به دنیاپرستی و اهداف نظام سلطه، برخورد مدعیان دموکراسی با نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران است که در سال ۱۳۵۸ با مشارکت و خواست رأی ۹۸ درصدی مردم شکل گرفت. یعنی با بالاترین مشارکت و اکثریت و در راستای سرنگونی نظام سلطنت و دیکتاتوری مطلق. حال با این نظام چه کار کردند؟ کودتا، قضیه طبس، تحریک اقوام برای تجزیه‌طلبی، ۸ سال جنگ تمام عیار نظامی، تحریم اقتصادی و سیاسی و تهاجم فرهنگی... بر سر این ملت آوردند. بدتر و فجیع‌تر آنکه، نه تنها انتخاب آزادانه و حداکثری یک ملت را قبول نکردند بلکه اجازه حیات را نیز از او سلب کردند. مانند کاری که اسرائیل با مردم فلسطین کرد. یعنی نه تنها اختیارات یک ملت در انتخاب رؤسای‌شان را قبول نمی‌کنند بلکه اجازه زندگی در خانه و شهر خودشان را نیز نمی‌دهند و جالب این‌که اسرائیل را نماد دموکراسی در خاورمیانه معرفی می‌کنند! این امور در عمل نشان می‌دهد شعار دموکراسی و مشارکت‌طلبی و آزادی انسان‌ها و نفی برتری نژاد، یک دروغ و حيله جدید برای به استعمار در آوردن بشریت است. اما نه استعمار علنی مانند گذشته؛ بلکه استعمار پنهان! البته اعتقادات ما نیز به این حقیقت حکم می‌کند که دنیاپرستی و کفر تعطیل‌پذیر نیست.

این مباحث درباره اصل شعار دموکراسی و مشارکت بود. بنابراین در مباحث آینده به بررسی و تبیین ساختارهای عینی و استانداردهای دموکراسی مانند احزاب، رسانه‌ها، شفافیت و مسئولیت‌پذیری مدیران و غیره می‌پردازیم تا مشخص گردد ناهنجاری‌های سیاسی کشور به بی‌توجهی به این استانداردهای عینی برمی‌گردد یا به همان استعمار پنهانی که بیان شد. البته در مبحث آینده درباره ساختارهای قدرت و سیاست بعد از غصب خلافت و تغییرات آن تا فرارسیدن قیام امام حسین (ع) نیز توضیحات بیشتری بیان خواهد شد.